معنی ابیات

صفحهٔ ۱۲ و ۱۳ کتاب درسی

۱ پیش از اینها فکر می‌کردم خدا　　خانه‌ای دارد میان ابرها

قبل از اینها (در گذشته) فکر می‌کردم که خدا خانه‌ای در میان ابرها دارد.

مثل قصرِ پادشاهِ قصّه‌ها　　خشتی از الماس و خشتی از طلا

که آجرهای خانه‌اش مانند قصر پادشاه قصّه‌ها، از الماس و طلاست.

پایه‌های بُرجش از عاج و بلور　　بر سرِ تختی نشسته با غرور

پایه‌های برجش از جنس عاج و بلور است و خودش با غرور روی تختی شاهانه نشسته است.

ماه، برقِ کوچکی از تاج او　　هر ستاره، پولکی از تاج او

[فکر می‌کردم که] ماه در اصل برق کوچکی (بازتاب نور کوچکی) از تاج خداست و ستاره‌هایی که ما در شب می‌بینیم، در واقع پولک‌های تاج خداوند هستند.

۵ رعد و برق شب، طنین خنده‌اش　　سیل و طوفان، نعرهٔ توفنده‌اش

[فکر می‌کردم که] رعد و برق شب در اصل صدای خندهٔ خداست و سیل و طوفان ناشی از فریاد پرخروش و بلند اوست.

هیچ کس از جای او آگاه نیست　　هیچ کس را در حضورش راه نیست

هیچ کس نمی‌داند جای او کجاست و هیچ کس اجازه ندارد به حضور او برود و او را ببیند.

آن خدا بی‌رحم بود و خشمگین　　خانه‌اش در آسمان، دور از زمین

[آن خدایی که من تصوّر می‌کردم] بی‌رحم و خشمگین بود و خانه‌اش در آسمان و دور از زمین بود.

بود، اما در میان ما نبود　　مهربان و ساده و زیبا نبود

[آن خدایی که من تصوّر می‌کردم] وجود داشت، اما در بین ما انسان‌ها نبود. او [در ذهن من] موجودی مهربان و ساده و زیبا نبود.

در دل او دوستی جایی نداشت　　مهربانی هیچ معنایی نداشت

دوستی و محبّت در دل خدایی که در ذهن من بود جایی نداشت (وجود نداشت) و مهربانی برای او هیچ معنا و مفهومی نداشت.

خرید آنلاین در gajmarket.com

هر چه می‌پرسیدم از خود از خدا از زمین از آسمان از ابرها

هر چه از دیگران در مورد خودم، خدا، زمین، آسمان و ابرها می‌پرسیدم،...

زود می‌گفتند: «این، کار خداست پرس‌وجو از کار او کاری خطاست»

همه زود می‌گفتند: «این، کارِ خداست و پرسش و جست‌وجو در مورد کارهای او اشتباه است. (نباید دربارهٔ کارهای خداوند چیزی بپرسی.)»

نیّت من در نماز و در دعا ترس بود و وحشت از خشم خدا

به نیّت (به دلیل) ترس و وحشت از خشم خدا، نماز می‌خواندم و دعا می‌کردم.

پیش از اینها خاطرم دلگیر بود از خدا در ذهنم این تصویر بود

قبل از اینها (در گذشته) در فکرم از خدا دلگیر و ناراحت بودم و این تصویرها در ذهنم بود. (توصیفاتی که در بیت‌های قبل گفته شد.)

تا که یک شب، دست در دست پدر راه افتادم به قصد یک سفر

تا اینکه یک شب دست در دست پدر (به همراه پدر)، به قصدِ یک سفر حرکت کردیم.

در میان راه، در یک روستا خانه‌ای دیدیم، خوب و آشنا

در یک روستا، در میانهٔ راه، خانه‌ای خوب و آشنا دیدیم.

زود پرسیدم پدر، اینجا کجاست؟ گفت: اینجا خانهٔ خوب خداست

زود از پدرم پرسیدم: «پدر! اینجا کجاست؟» پدر پاسخ داد: «اینجا خانهٔ خوب خداست.»

گفت: «اینجا می‌شود یک لحظه ماند گوشه‌ای خلوت، نمازی ساده خواند

[پدر] گفت: «در اینجا می‌توان یک لحظه ماند و در گوشه‌ای خلوت، نمازی ساده و بی‌ریا خواند.

با وضویی دست و رویی تازه کرد با دل خود گفت‌وگویی تازه کرد»

در اینجا می‌توان با وضو گرفتن دست و روی خود را تازه و شاداب کرد و با دل خود گفت‌وگویی جدید را شروع کرد.»

گفتمش: «پس آن خدای خشمگین خانه‌اش اینجاست؟ اینجا در زمین؟»

به او گفتم: «پس خانهٔ آن خدای خشمگین، اینجا روی زمین است؟»

خرید آنلاین در gajmarket.com